

«دوران‌های فترت» و «پیوستگی زنجیره حجت‌های الهی»*

[مهدیه رجایی / مهدی قندی^۲]

چکیده

در یکی از آیات قرآن و برخی روایات، از «دوران‌های فترت» سخن به میان آمده است. گمان برخی مفسران و فرهنگ‌نامه‌نویسان آن بوده که ادوار فترت، ادوار خلّو زمین از برگزیدگان خداست؛ از این رو، «فترة من الرسل» را «دوران گسستگی بین رسولان» معنا کرده‌اند. تحقیق حاضر، برداشت مزبور را به چالش می‌کشد و شواهد نادرستی این تفسیر را به دست می‌دهد. کاربردهای متنوع ریشه «فتر» و واژه «فترت»، گویای آن است که فترت به معنای «ضعف و رخوت» است نه «انقطاع و گسستگی»؛ و دوران‌های فترت نیز به دوران‌های ضعف و تقیه برگزیدگان خدا اشاره دارد. بدین ترتیب، تفسیر فترت به گسست، تحریف معنای جوهری فترت و تحمیل یک معنای شاذ و نوپدید بر این لغت است که شاهد لغوی پیش از خود ندارد. از سوی دیگر، سبب ارائه تفسیر شاذ از واژه فترت، پیش فرض تاریخی لغت‌نامه‌نویسان و مفسران درباره احوال دوران‌های فترت می‌باشد؛ این در حالی است که پیش فرض تاریخی آنان درباره انقطاع حجج در دوران‌های فترت نیز غلط است و شواهد نشان می‌دهد که در تمام دوران‌های مشهور فترت نیز حجت‌های خدا در زمین حضور داشته‌اند. نتیجه آن‌که، بر اساس یک پیش فرض غلط تاریخی، معنایی خلاف عرف لغوی بر لغت فترت تحمیل شده و بدین ترتیب شماری از مفسرین و لغویین، از معنای اصلی فترت که ناظر به ضعف و انزوای برگزیدگان الهی است فاصله گرفته‌اند.

کلیدواژه‌ها: فترت، فترت رسولان، فترت ائمه، امامت اعم، پیوستگی سلسله حجت‌های الهی.

* تاریخ دریافت: ۹۶/۲/۲۲، تاریخ پذیرش: ۹۶/۵/۲۰.

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد. maraja8131@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تهران. mahdi.ghandi.edu@gmail.com

مقدمه

در فرهنگ تعبیرات قرآنی و روایی، واژگان «فترت»، «ازمان الفتريات»، «فترة من الرسل» و «فترة من الائمة» معنایی منفی را القاء می‌کنند. چند نمونه از مشهورترین کاربردهای واژه فترت، که به ادوار تیره تاریخ بشر، اشاره دارد به قرار زیر است:

۱- خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

۲- امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در مورد زمان بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند:

أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَاعْتِزَامِ مِنَ الْفِتَنِ وَانْتِشَارِ مِنَ الْأُمُورِ وَتَلَطُّ مِنَ الْحُرُوبِ وَالدُّنْيَا كَاسِفَةً النُّورِ ظَاهِرَةً الْغُورِ... قَدْ دَرَسَتْ مَنَارُ الْهُدَى وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى... ۲.

۳- امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در هنگام تلاوت آیه مبارکه «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَفْرَةِ وَتُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَتَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ وَمَا بَرِحَ اللَّهُ عَزَّتْ أَلَاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَفِي أَزْمَانِ الْفُتْرَاتِ عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَكَلْمِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ. ۳.

۴- مطابق نقل مرحوم کلینی، امام صادق علیه السلام تعبیر فترت را در مورد ائمه نیز به کار برده‌اند:

عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ

۱. مائده: ۱۹.

۲. شریف رضی، محمد بن حسین (گردآورنده)، نهج البلاغه، ص ۱۲۱.

۳. همان، ص ۳۴۲.

صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ: لَا، فَقُلْتُ: فَوَلَدُكَ؟ فَقَالَ: لَا، فَقُلْتُ: فَوَلَدُ
 وَوَلَدِكَ هُوَ؟ قَالَ: لَا، فَقُلْتُ: فَوَلَدُ وَلَدِ وَوَلَدِكَ؟ فَقَالَ: لَا، قُلْتُ: مَنْ هُوَ؟
 قَالَ: الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأُمَّةِ
 كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بُعِثَ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ^۱.

معدودی از نویسندگان، مانند شیخ صدوق در شیعه و جاحظ در معتزله، مطابق لغت،
 «فترت» را «ضعف» معنا کرده‌اند، اما برخی دیگر، آن را «انقطاع و گسست» دانسته‌اند.
 محتمل است که تبادر این معنای نادرست، ناشی از تصور نادرست نویسندگان مزبور،
 از بود و نبود رسولان و دیگر حجت‌های الهی در ایام فترت بوده باشد.

کسانی که فترت را گسست می‌پندارند، علاوه بر تسامح در معنای فترت، مرتکب
 تسامح دیگری نیز در حرف «من» که در پی واژه فترت می‌آید، می‌شوند؛ آنان معنای
 «من» را، که در مقام نسبت دادن فترت به رسولان است، به مفهوم «بین» منحرف
 می‌سازند؛ به بیان روشن‌تر «فترة من الرسل» را «فترة بین الرسل» تفسیر می‌کنند. مقاله
 حاضر در پی آن است که این برداشت از فترت را به چالش بکشد و روشن سازد که
 فترت به معنای رکود و رخوت و ضعف است نه انعدام و انقطاع و گسستگی.

اگر تنها به کاربرد فترت در آیه توجه و از کاربردهای روایی آن صرف نظر کنیم، معنا
 کردن فترت به انقطاع، مشکل کلامی خاصی، نه برای عامه مسلمانان و نه برای
 شیعیان، ایجاد نمی‌کند؛ زیرا آنها از آیه، انقطاع رسولان را می‌فهمیده‌اند و این به
 معنای انقطاع در کل سلسله حجت‌های الهی نبوده است. این عدم حساسیت
 کلامی، به غفلت دیرین نویسندگان درباره معنای فترت دامن زده و بدین ترتیب،
 معنای نادرست «گسست» از «فترت»، در السنه مفسران و لغویان شهرت یافته،
 بی‌آن‌که تأملی جدی درباره آن بکنند.

در عین حال، اگر به کاربرد روایی فترت نیز توجه کنیم به روایتی واحد بر می‌خوریم

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۳۴۱/۱.

که در آن آمده که قائم آل محمد در پی فترتی از امامان قیام می‌کند. در این صورت ظهور امام مهدی در پی «فترة من الائمة» به چه معنا خواهد بود؟ آیا به معنای وقوع فاصله میان امامان، پیش از قیام مهدوی است؟ برخی بهائیان، به حدیث مزبور استناد می‌کنند و مدعی می‌شوند که پیش از ظهور مهدی، زمین باید برای سال‌ها خالی از امام بوده باشد.^۱ یک راه ساده برای بی‌بها کردن استدلال بهائیان، آن است که فترت را به همان معنای انقطاع بدانیم، ولیکن بگوئیم روایت مزبور، روایت شاذی است در برابر روایات متواتری که خالی شدن زمین از امام را، حتی برای لحظه‌ای، بر نمی‌تابند.^۲ اگر بخواهیم روایات را ملاک قرار دهیم شایسته نیست به یک روایت شاذ استناد کنیم، بلکه باید به متواترات و روایات مُجمَع علیه تکیه کنیم. این رویکرد، رویکردی عقلایی است و استدلال بهائیان را بی‌اثر می‌کند. با این حال، این تعارض روایی، ایده‌ای نورا برای پژوهشگر پدید می‌آورد: شاید روایت مزبور، معنای درستی دارد که با روایات متواتر نیز سازگار است؛ شاید ما بر اساس یک پیش‌فرض غلط، فترت را به معنای انقطاع می‌دانیم و آن را به روایت نسبت داده و معارض با دیگر روایات می‌بینیم. اما آیا به راستی پیش‌فرض ما درباره معنای فترت درست است؟ ممکن است شذوذ مزبور، به روایت برگردد، بلکه به تفسیر ما از واژه فترت بازگشت کند.

۱. سدهی اصفهانی، نعیم، جنات نعیم، ۱/۱۴.

۲. شیخ صدوق در بحث مفصلی در اواخر کتاب کمال الدین در مورد فترت ائمه و رسل، می‌گوید: «خالی شدن زمین از حجت برای مدتی، مخالف روایاتی است که تعداد آنها جدا زیاد است و توسط جمیع طبقات شیعه و فرق آن نقل شده و آنها را هیچ کس انکار یا رد یا تأویل نکرده است. اجماع شیعه بر این است که زمین از حجتی حی که می‌توان او را شناخت خالی نمی‌گردد، خواه آن حجت، چیره و مشهور باشد، خواه خائف و پنهان». صدوق، محمد بن علی، کمال الدین، ۲/۶۵۶. برای نمایان ساختن تواتر معنوی مزبور در تحقیقی موسوم به «استمرار حجت‌های الهی» نوشته مهدیه رجایی، انبوهی از این روایات معرفی شده‌اند.

بررسی لغوی کلمه فترت

همه لغویین اجماع دارند که معنای گوهری ریشه «فتر»^۱، ضعف و رخوت است و استعمال‌های این کلمه نیز نشان می‌دهد که عرب، ریشه فتر را در معنای نابودی و انقطاع و از بین رفتن چیزی استعمال نمی‌کند. اگر بخواهیم به همین سیاق، فترت رسولان یا فترت ائمه را بفهمیم باید بگوییم که فترت رسولان و امامان به معنای دوران ضعف، تقیه و خانه‌نشینی آنهاست. مطابق این کاربرد، معنای بعثت خاتم النبیین در پی فترت رسولان، آن است که خداوند پس از مهجور و ضعیف شدن رسولان و اختفای حجت‌های الهی، خروش و نهضتی را به وسیله خاتم النبیین به راه می‌اندازد. به همین ترتیب، ظهور حضرت قائم نیز، که پس از فترت امامان خواهد بود (چنان‌که در روایت سابق الذکر آمده بود) به معنای قیام و خروش آن حضرت پس از قطع سلسله امامت و خالی شدن زمین از امامان نیست بلکه به معنای آن است که قیام ایشان پس از ضعف و مهجوریتی است که مدت‌ها دام‌گیر سلسله امامان شده است.

جاحظ - از ادبای سرشناس عرب - صریحاً اعلان کرده که برخلاف نظر برخی متکلمان، میان «فترت» و «انقطاع و اندراس» تفاوت جدی وجود دارد و نباید فترت را گسستگی میان رسولان و هدایتگری ایشان بدانیم؛ وی می‌نویسد: «و بین الفترة والقطعة فرق؛ فاعرف ذلك!»^۲ با این‌که لغویان، از معنای گوهری فترت، که همان ضعف است، نیک آگاه بوده‌اند و شاهدی بر این نداشتند که عرب فترت را به صورت شاذ و با عدول از معنای اصلی، در معنای انقطاع به کار ببرد، ولی عموماً عبارت «عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ»^۳ را ناظر به انقطاع میان رسولان و فاصله میان دور رسول که خالی از رسولان است گرفته‌اند. شواهدی وجود دارد که آنها معنای فاصله و

۱. جاحظ، عمرو بن بحر، رسائل الجاحظ، ۲۵۶/۳.

۲. مائده: ۱۹.

انقطاع را از باب سبق ذهنی خود، بر فترت مذکور در آیه بار کرده‌اند و لذا متحمل اشتباه شده‌اند. این شواهد عبارتند از:

۱- هیچ یک از لغویان معنای گوهری ریشه فترا را گسستگی و انقطاع در تداوم یک چیز ندانسته، بلکه همگی تصریح کرده‌اند که فتر ناظر به ضعفی است که در یک چیز پدید می‌آید، بی آن‌که آن چیز از بین رفته باشد؛ چنان‌که «ماء فاتر» به معنای آب منقطع و معدوم نیست بلکه به معنای آبی است که از غلغل افتاده و ولرم شده است، یا فتر در انسان به معنای ضعیف و بی حال و فرتوت شدن انسان است و به معنای هلاک شدن انسان و بالا نیامدن نفس او نیست.

خلیل بن احمد فراهیدی (م ۱۷۰ق) به عنوان صاحب کهن‌ترین لغتنامه باقیمانده در زبان عرب، در کتاب العین خویش در معنای «فتر» چنین گفته است: «فتر: فتر فتوراً: سَكَنَ عَنْ حَدِّتِهِ وَ لَانَ بَعْدَ شِدَّتِهِ.»^۱ فراهیدی معنای گوهری فترت را سکون پس از حدت و آرامش بعد از شدت دانسته است.

جوهری (م ۳۹۳ق) در الصحاح، در معنی این ریشه، عقیده‌ای شبیه فراهیدی دارد: «الفترة: الانكسار والضعف. وقد فتر الحَرَّو غيره يفتر فتوراً، و فتره الله تفتيراً.»^۲

ابن فارس (م ۳۹۵ق) در معجم مقاییس اللغة طبق روش معهود خود، اجتهاد خویش را درباره معنای گوهری ریشه فتر (معنای مندرج در تمامی اشتقاق‌های واژه) بیان می‌کند؛ وی می‌نویسد:

(فتر) الفاء و التاء و الراء أصل صحيح يدل على ضعف في الشيء؛
من ذلك فتر الشيء يفتر فتوراً، و الطَّرْفُ الفاتر الذي ليس بحديد شتر؛
قال الله تعالى ﴿لَا يَفْتَرُ عَنْهُمْ﴾ أي لا يضعف.^۳

۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ۸/ ۱۱۴ - ۱۱۵.

۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، ۲/ ۷۷۷.

۳. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ۴/ ۴۷۰.

ابن فارس، یگانه معنای این ریشه را ضعف و سستی می‌داند و مشابه همان استعمال‌هایی که در العین به آنها اشاره شد را توضیح داده است. راغب اصفهانی (م ۵۰۲ق) نیز ریشه فترا همانند دیگران معنا کرده است:

فترو: الفتور سکونٌ بعد حدة، ولینٌ بعد شدة، و ضعف بعد قوة، قال تعالى: ﴿يا أهل الكتاب قد جاءكم رسولنا يبين لكم على فترة من الرسل﴾ أي سکون حال عن مجيء رسول الله ﷺ، وقوله: ﴿لا يفترون﴾ أي لا يسكنون عن نشاطهم في العبادة...^۱

راغب می‌گوید که فتر به معنی آرامش پس از تندی، نرمی پس از شدت و ضعف پس از قوت است. به این ترتیب، دوره فترت همواره بعد از یک دوره پرجوش و خروش واقع می‌شود که نسبت به دوره پیش از خود بسیار آرام‌تر به نظر می‌رسد. ابن منظور (م ۷۱۱ق) نیز در لسان العرب معنی فترت را ضعف و نرمش پس از شدت، و آرامش پس از تندی دانسته است:

فترو: الفترة: الانكسار والضعف. و فتر الشيء والحز و فلان يفترو يفترو فتوراً و فتاراً: سكن بعد حدة و لان بعد شدة... و الفتر: الضعف.^۲

فیروزآبادی (م ۸۱۷ق) نیز در القاموس، نظری هم‌راستا با سایر کتب مطرح کرده است: «فترو و یفترو فتوراً و فتاراً: سكن بعد حدة، و لان بعد شدة».^۳ در تمام این لغتنامه‌ها، فتور و فترت به معنای ضعف و سستی و کندی گرفته شده و هیچ لغتنامه‌ای معنای ریشه‌ای فترت را گسستگی و انقطاع ندانسته است.^۴

۱. راغب اصفهانی، حسین، مفردات، ص ۳۷۱.

۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۴۳/۵.

۳. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، ۴۵۴/۱.

۴. در میان کاربردهای فتر، تنها به یک کاربرد به عنوان کاربرد شاذ اشاره شده و آن فاصله بین نوک دوانگشت است. اگر فترت رسولان به معنای فاصله آنها بود می‌بایست ابن فارس

۲- لغویین برای استعمال اشتقاقی فترت در معنای گسستگی شاهدهی از کلام عرب نیاورده‌اند و برعکس آن، اشتقاقات متعددی را از ریشه‌ی فتر در معنای ضعف و کندی ذکر کرده‌اند. نمونه‌هایی از آن موارد به قرار زیر است:

ضعف در جسم:

«و یجد فی جسده فتره، أي ضعفاً»^۱ «و فتر جسمه یفتر فتوراً؛ لأنّ مفاصله و ضعف. و یقال: أجد فی نفسی فتره، و هی كالضعفة. و یقال للشیخ: قد علتة کبره و عرته فتره. و أفته الداء: أضعفه.»^۲

خمار شدن نگاه:

«ظرف فاطر: فیه فتور و سَجو، و لیس بحادّ النظر.»^۳ «و طرف فاطر، إذا لم یکن حدیداً.»^۴ «و الطرف الفاطر الذی لیس بحدید سز.»^۵ «و الطرف الفاطر فیه ضعف مستحسن»^۶ «و طرف فاطر: فیه فتور و سجو لیس بحادّ النظر. ابن الأعرابی: أفتّر الرجل، فهو مفتر إذا ضعفت جفونه فانکسر طرفه ...»^۷

و دیگران این کاربرد را هم جزو شدوذ بیان می‌کردند، در حالی که تصریحی به شدوذ این کاربرد نشده است؛ «و مما شدّ عن هذا الباب الفتر ما بین طرف الإبهام و طرف السبابة إذا فتحتهما.» ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ۴/۴۷۰. با این حال به نظر می‌رسد حتی برای این کاربرد اشتقاقی نیز می‌توان مطابق گوهر معنایی واژه وجهی یافت؛ وجهی که به نرمی و نبود حدّت و تیزی کناره‌ انگشتان، باز گردد.

۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ۸/۱۱۴.

۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۵/۴۳.

۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، همان.

۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، ۲/۷۷۷.

۵. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ۴/۴۷۰.

۶. راغب اصفهانی، حسین، مفردات، ص ۳۷۱.

۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، همان.

افتادن گرمای هوا از شدت:

«وقد فتر الحرّ وغيره يفتر فتوراً»^۱ «وفتر الشيء والحرّ و فلان يفتر ويفتر فتوراً وفتاراً: سكن بعد حدّة ولان بعد شدّة.»

سستی و خماری در اثر شراب:

«المُفْتِر: الذي إذا شرب أحمى الجسد و صار فيه فتور، و هو ضعف و انكسار» «و الفتر: الضعف. و كذلك أفتهر السكر. و الفتان: ابتداء النشوة، عن أبي حنيفة، و أنشد للأخطل: و تجردت بعد الهدير، و صرحت صهباء، ترمي شربها بفتار و في الحديث: أنه ﷺ، نهى عن كل مسكر و مُفتر، فالمسكر الذي يزيل العقل إذا شرب، و المفتر الذي يفتر الجسد إذا شرب أي يُحمى الجسد و يصير فيه فتوراً»^۲

ولرم شدن آب جوش و از غلغل افتادن:

«و ماء فاتر: بين الحار و البارد. و فتر الماء: سكن حرّه. و ماء فاتور: فاتر»^۳ «و فتر الماء: سكن حره فهو فاتر و فاتور»^۴

۳- آیات و روایاتی که در آنها عین واژه فترت یا مشتقات ریشه فتر وجود دارد، به غیر از آیه «فَتَرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ»، همگی توسط لغویین، ناظر به همان معنای گوهری، یعنی پدید آمدن ضعف برای یک چیز، دانسته شده اند، و هیچ یک به معنای پایان یافتن و قطع تداوم آن چیز تلقی نشده است. لغویان، خود در مقام شرح آیات مزبور به این امر تصریح کرده اند. به این نمونه ها دقت کنید:

ابن فارس: «قال الله تعالى: ﴿لَا يُفْتَرُ عَلَيْهِمْ﴾ أي لا يضعف»^۵

۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، همان.

۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، همان.

۳. همان.

۴. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، ۱۰۷/۲.

۵. ابن فارس، احمد، همان.

راغب اصفهانی:

وقوله: «لا یفترون»^۱ أي لا یسکنون عن نشاطهم فی العبادۃ. وروی عن النبی ﷺ أنه قال: «لکل عالم شرة، ولکل شرة فترة فمن فتر إلى سنتی فقد نجا وإلا فقد هلك»... وقوله «من فتر إلى سنتی» أي سكن إليها...^۱

در این عبارت، فترت در مقابل شرة آمده و شرة به معنی نشاط و رغبت است.

ابن اثیر:

أنه نهى عن كل مسكرو ومفتر: المفتر: الذي إذا شرب أحمى الجسد وصار فيه فتور، وهو ضعف وانكسار يقال: أفتتر الرجل فهو مفتر: إذا ضعفت جفونه وانكسر طرفه... وفي حديث ابن مسعود «أنه مرض فبكى فقال: إنما أبكى لأنه أصابني على حال فترة ولم يصبني في حال اجتهاد» أي في حال سكون وتقليل من العبادات والمجاهدات.

۴- جاحظ به عنوان یک ادیب، شذوذ لغویان در تفسیر فترت رسولان را تأیید نکرده، بلکه به تفاوت فترت با گسستگی تصریح کرده و نوشته است: «و بین الفترة و القطعة فرق، فاعرف ذلك!»^۲ به نظر می‌رسد بیان صریح جاحظ در این مورد، واکنش انتقادی او نسبت به لغویان به خاطر تأثیرپذیری آنان از پیش فرض‌های نادرست تاریخی و انحراف از معنای اصیل لغوی بوده است.^۳ البته، در باب

۱. راغب اصفهانی، حسین، همان؛ روایتی که راغب به آن اشاره کرده، در کتاب کافی، با روشنی بیشتری نقل شده است: «عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: «إلا إن لكل عبادة شرة ثم تصير إلى فترة فمن صارت شرة عبادته إلى سنتي فقد اهتدى ومن خالف سنتي فقد ضل و كان عمله في تباب.» کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۸۵/۲.

۲. جاحظ، عمرو بن بحر، رسائل الجاحظ، ۲۵۶/۳.

۳. جاحظ در مقدمه عبارت مزبور می‌نویسد: «از آن جا که قوت روایات در گذر زمان ممکن است به ضعف تبدیل شود، خداوند در منتهی‌الیه هر فترتی علائم و امارات را منصوب می‌دارد تا قوت اخبار را به آنها بازگرداند و اموری را که نزدیک به اندراس است (و نه این‌که مندرس شده) را دوباره نیرو و قوت بخشد.» جاحظ تأکید می‌کند که فترت اخبار و متون دینی هرگز به معنای انعدام و

فترت رسولان، همه لغویان در دام معنای مصطلح و غیراصیل نیفتاده‌اند؛ راغب اصفهانی تصریح می‌کند که فترت رسولان اشاره به حال سکون رسولان از آمدن به سوی مردم دارد: «... قال تعالی: ﴿یا أهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم علی فترۃ من الرسل﴾ أي سکون حال عن مجيء رسول الله.»^۱

۵- اثرسبق ذهنی و جهت‌گیری کلامی-تاریخی لغویان در تفسیر «فترت رسولان» به «فاصله میان رسولان» را، می‌توان در نقل قول لغویان از یکدیگر مشاهده کرد. جوهری (م ۳۹۳ق) در الصحاح، ذیل «فتر» می‌نویسد: «و الفترۃ: ما بین الرسولین من رسل الله عزوجل.» هرچند کلام جوهری خالی از خلل نیست، اما در تعبیر او تصریحی به واژه انقطاع هم نشده است. ابن اثیر (م ۶۰۶ق) در النهایه مانند جوهری معنی فترت را، ضعف و انکسار گرفته است و به برخی کاربردهای آن اشاره کرده، اما چون به کاربرد فترت درباره رسولان رسیده آن را متمایز از بقیه کاربردها دیده و نوشته است:

و الفترۃ فی غیرهذا: ما بین الرسولین من رسل الله تعالی من الزمان
الذی انقطعت فیہ الرسالة، و منه فترۃ ما بین عیسی و محمد علیهما
الصلاة و السلام.^۲

عبارت آغازین او همان عبارت جوهری است اما وی برآن، تعبیر انقطاع را افزوده است و به شاذ و نامتعارف بودن معنایی که می‌کند نیز اعتراف دارد. ابن منظور نیز

انقطاع و اندراس آنها نیست: «... فلما کان هذا مخوّفاً و کان غیر مأمون علی المتقادم منه، وضع الله تعالی لنا علی رأس کل فترۃ علامه و علی غایه کل مدة أماره لیُعید قوة الخبر و یجدد ما قد همّ بالدروس من أبناء المرسلین علیهم الصلاة و السلام أجمعین، لأن نوحاً عليه السلام هو الذی جدّد الأخبار التي كانت فی الدهر الذی بینہ و بین آدم عليه السلام حتی منعها الخلل و حماها النقصان بالشواهد الصادقة و الامارات القائمة. و لیس أن أخبارهم و حججهم قد كانت درست و أفلت! بل حین همّت بذلك و کادت، بعثه الله عزوجل بآياته لثلاث تخلصوا الأرض من حججه، و لذلك سمو آخر الدهر الفترۃ، و بین الفترۃ و القطعة فرق. فاعرف ذلك!» همان.

۱. راغب اصفهانی، حسین، مفردات، ص ۳۷۱.

۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایه، ۳/ ۴۰۸.

هنگامی که نظر جوهری را نقل می‌کند، تفسیر این اثیر را بر عبارات جوهری می‌افزاید و آن را به صحاح جوهری نسبت داده و می‌نویسد:

والفترة: ما بین کل نبیین، وفي الصحاح: ما بین کل رسولین من رسل الله عزوجل من الزمان الذي انقطعت فيه الرسالة^۱.

این در حالی است که قسمت اخیر در صحاح جوهری نیامده است.

خلاصه آن‌که، معنای ریشه فتر به اتفاق دانشمندان لغت عرب، ضعف و آرامشی است که پس از قوت و شدت پیش می‌آید. با دقت در استعمال‌های مختلف این ریشه، روشن می‌شود که اشتقاق فتر و از جمله واژه «فترت» نیز با گوهر معنایی مندرج در ریشه مرتبط هستند. در فهم تعبیر فترت رسولان نیز باید به دنبال چنین ارتباطی باشیم. متأسفانه برخی لغویین به این موضوع دقت نکرده‌اند و بر اساس برداشت غلطی که از فاصله میان حضرت عیسی عليه السلام تا رسول اکرم صلى الله عليه وآله داشته‌اند گمان کرده‌اند که فترت رسولان به معنای از بین رفتن و انقطاع آنها در آن فاصله بوده و گفته‌اند که در این مورد، فترت را به معنای انقطاع می‌گیریم. به نظر می‌رسد در مورد این کاربرد، فهم رایج در اذهان، بر معنای دقیق ادبی تفوق پیدا کرده است و لغویین در این سیر دچار نوعی غفلت شده‌اند. درست آن بود که لغویین همان گونه که استعمالاتی چون فترت بدن، مفتر بودن شراب، ماء فاطر، طرف فاتر و... را متناسب با گوهر معنایی توضیح داده‌اند، فترت رسل را نیز چنین توضیح می‌دادند. معنایی که بر مبنای این گوهر معنا، صحیح و دقیق به نظر می‌رسد، چنین است: دوره فترت رسل یعنی زمانی که امر مبعوث گشتن حجج الهی به رسالت، از شدت و حدت پیشین خود، افتاده و فروکش کرده است، نه آن‌که فاصله و انقطاعی حاصل شده باشد و پیوستگی زنجیره گزیدگان الهی از بین رفته باشد؛ بلکه حلقاتی از این سلسله، در عین اتصال به حلقات پیش و پس از خود، دچار ضعف و فرونشست

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۴۳/۵.

شده‌اند. همین معنا را نیز در مسأله فترت ائمه، به عنوان برداشت صحیح مطرح می‌کنیم: دوره فترت ائمه، به معنی دوره انقطاع امامت نیست؛ بلکه امامان معصوم، در این ایام نیز وجود دارند و حجت الهی با حمایت ایشان برپاست؛ اما این دوران، دوره ضعف و انکسار و تقیه و خانه نشینی ائمه است.

بررسی سه دوره مهم فترت

سه دوره مشهور فترت در طول تاریخ که در آثار اسلامی و به خصوص روایات شیعی به آنها اشاره شده است عبارتند از:

۱- دوران بعد از حضرت آدم تا قیام حضرت نوح

۲- دوران بعد از حضرت عیسی تا قیام خاتم النبیین

۳- دوران تقیه اوصیای پیامبر اسلام تا قیام قائم آل محمد

در این بخش از پژوهش، وضعیت حجت‌های الهی را در هر یک از این سه دوره بررسی کرده و نشان می‌دهیم که در تمامی ادوار مزبور، نمایندگان خدا در زمین حضور داشته‌اند؛ ولی در همه این زمان‌ها به فراخور فشارهای اجتماعی وارده بر آنها، مأمور به تقیه و عدم قیام و زندگی در خوف و خفا و سکوت بوده‌اند. هم‌چنین در تمام این ادوار، پس از به سر آمدن مهلت جولان ظالمان، خداوند فردی را مبعوث کرده تا دوره خوف و ضعف اولیای خویش را پایان دهد و دوران امن و قوت آنها را آغاز کند. این توصیف تاریخی، برداشت لغوی ما از واژه فترت را تأیید می‌کند.

دوره اول: بعد از حضرت آدم تا قیام حضرت نوح علیه السلام

خداوند در قرآن از دوره‌ای گزارش می‌دهد که مردم یک‌دست بوده‌اند. در چنان شرایطی خداوند انبیائی را در نقش مبشر و منذر مبعوث فرمود:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ...﴾

اکثر مفسران، این دوره را فاصله زمانی بین حضرت آدم تا نوح گرفته‌اند. ممکن است از این آیه شریفه، چنین برداشت شود که در این دوره از تاریخ بشر، چراغ هدایت به کلی خاموش شده بود و هیچ نماینده‌ای از طرف خدا بر روی زمین نبوده که حجت خدا را برپا و قابل دستیابی نگه دارد. حدیثی دست‌کاری شده در یک اصل مشکوک وجود دارد که مؤید این برداشت است.^۱ بررسی ما نشان می‌دهد که در این دوره،

۱. راوی اصل زید نرسی به امام صادق علیه السلام نسبت می‌دهد که ایشان فرموده است: «قَدْ كَانَتْ الْأَرْضُ وَ أَلَيْسَ فِيهَا رَسُولٌ وَلَا نَبِيٌّ وَلَا حُجَّةٌ، وَ ذَلِكَ بَيْنَ آدَمَ وَ نُوحٍ فِي الْفِتْرَةِ، وَ لَوْ سَأَلْتَ هَؤُلَاءِ عَنْ هَذَا، لَقَالُوا: لَنْ تَخْلُقُوا الْأَرْضَ مِنَ الْحُجَّةِ وَ كَذَبُوا، إِنَّمَا ذَلِكَ شَيْءٌ بَدَأَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ فَبَعَثَ اللَّهُ التَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ قَدْ كَانَ بَيْنَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِتْرَةٌ مِنَ الزَّمَانِ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ نَبِيٌّ وَلَا رَسُولٌ وَلَا عَالِمٌ، فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَيْهِ.»
الأصول الستة عشر، ص ۱۹۸. در این روایت به خالی بودن زمین از هرگونه حجت و عالم الهی قبل از حضرت نوح علیه السلام تصریح شده و بر این که وجود رسول و عالم الهی در زمین امری بدیع و بدائنی پس از بعثت حضرت نوح بوده اشاره دارد. این مضمون، مخالف با عقیده اجماعی و روایات متواتر شیعه درباره خالی نماندن زمین از حجت و عالم الهی از زمان حضرت آدم تا قیام قیامت است.

بدین ترتیب حدیث مزبور، روایتی واحد و شاذ به شمار می‌آید که از سوی نقادان حدیث، متروک واقع شده و به نظر می‌آید در آن دست‌کاری صورت گرفته باشد. شاهد این دست‌کاری روایات مشابه ذیل آیه «فبعث الله النبيين» است. عیاشی ذیل همان آیه، روایات مشابهی را با مضمون مشترک، یعنی بدا در ارسال رسل و اندازارام پس از بعثت حضرت نوح، نقل می‌کند، ولی به عکس روایت موجود در اصل زید نرسی، در هیچ کدام از آن روایات، وجود عالم و حجت الهی قبل از حضرت نوح نفی نمی‌شود و تنها وجود رسولانی که آشکارا به انذار و تیشیر مردم بپردازند نفی می‌گردد؛ به خصوص، در روایت منقول از مسعده، حتی بر وجود اوصیا در همان دوران فترت نیز تأکید می‌شود و موضوع بدای الهی تنها به ارسال نوح برای تبدیل خوف و خفای اوصیای آدم به امن و ظهور معطوف می‌گردد.

تفاوت مضمونی نقل عیاشی با نقل نرسی احتمال دست‌کاری را در روایات اصل نرسی افزایش می‌دهد. جالب آن که شیخ صدوق درباره نسخه‌ای از اصل زید نرسی که در دسترس داشته و احتمالاً همان هم امروز به دست ما رسیده، گفته است که کتابی موضوع و نقلی است و واضع آن را هم معرفی کرده است. شیخ طوسی در فهرست می‌نویسد: «زید النرسی و زید الزرّاد لهما أصلان. لم يروهما محمد بن علي بن الحسين بن بابويه، و قال في فهرسته: لم يروهما

سلسله اوصیای حضرت آدم، که حامل علم الهی بودند، بدون هیچ انقطاعی بر روی زمین حضور داشته‌اند و در تقیه و سکوت به سر می‌بردند. برای بررسی این دوره و چگونگی ارتباط آن با اصل «اتصال الوصیه» قدم به قدم پیش می‌رویم:

اول: روایاتی از شیعه که در مقام گزارش تاریخ آن دوره هستند بیان می‌کنند که در آن زمان اگرچه پیامبری مبعوث نشده، لیکن حجت‌های الهی و اوصیای حضرت آدم همواره در زمین بوده‌اند. در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است که خداوند در هنگام قبض روح آدم، او را به وصیت کردن امر کرد و فرمود:

فَلَمَّا انْقَضَتْ نُبُوَّةُ آدَمَ وَ اسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَهُ، أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ يَا آدَمُ! إِنَّهُ قَدْ انْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ وَ اسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَكَ، فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِزَاتِ الْعِلْمِ وَ آثَارَ التُّبُوَّةِ فِي الْعَقِبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ عِنْدَ إِيْتِكَ هَبَّةِ اللَّهِ فَإِنِّي لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِزَاتِ الْعِلْمِ وَ آثَارَ التُّبُوَّةِ فِي الْعَقِبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لَنْ أَدْعَ الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ يُعْرِفُ بِهِ دِينِي وَ يُعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي وَ يَكُونُ نَجَاةً لِمَنْ يُؤَلِّدُ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ نُوحٍ... وَ كَانَ بَيْنَ آدَمَ وَ بَيْنَ نُوحٍ عليه السلام عَشْرَةَ آبَاءٍ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ.^۱

در این روایت مفصل، چندین بار اشاره شده که خداوند، زمین را بدون عالمی که دین و روش اطاعت خدا را بداند و بتواند سبب نجات بندگان در ایام مزبور گردد، رها نمی‌کند. در این روایت از ایام بین آدم و نوح علیه السلام به طور مشخص نام برده شده و گفته شده در این مدت ده نفر از نسل آدم، که همگی نبی بوده‌اند، در زمین زندگی می‌کرده‌اند.

محمد بن الحسن بن الولید، و کان یقول: هما موضوعان، و كذلك كتاب خالد بن عبد الله بن سديرو كان يقول: وضع هذه الأصول محمد بن موسى الهمداني، طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، ص ۲۰۱.

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین، ص ۲۱۳-۲۱۶.

دوم: روایات زیادی در موضوع وصایت شیث از پدرش آدم عَلَيْهِ السَّلَام در مصادر متقدم شیعه موجود است که از جمله آنها حدیث سابق الذکر است.^۱ نمونه دیگر، روایت ذیل است: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که خداوند به آدم عَلَيْهِ السَّلَام فرمود که من انبیا را برای این که نبوت کنند برگزیده‌ام و نیز بهترین خلقم را اوصیای آنها قرار می‌دهم:

فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ إِنِّي أَكْرَمْتُ الْأَنْبِيَاءَ بِالتَّبَوُّةِ ثُمَّ اخْتَرْتُ مِنْ خَلْقِي خَلْقًا وَجَعَلْتُ خِيَارَهُمُ الْأَوْصِيَاءَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ إِلَيْهِ يَا آدَمُ! أَوْصِ إِلَى شَيْثٍ فَأَوْصَى آدَمُ إِلَى شَيْثٍ وَهُوَ هَبَّةُ اللَّهِ بِنُ آدَمَ.^۲

در آثار اهل سنت نیز روایات و نقل‌های فراوانی وجود دارد که گویای آن است که آدم عَلَيْهِ السَّلَام امر امتش را بعد از خود، به شیث واگذار کرد. نمونه‌ای از این‌گونه اخبار را در این جا ذکر می‌کنیم؛ مسعودی، مورخ شهیر، در ذکر فرزندان آدم چنین می‌گوید: شیث بن آدم، بعثه الله إلى ولد أبيه وأنزل عليه سبعاً وعشرين صحيفة عليه وعلى أبيه.^۳

سوم: اتصال وصیت از جناب شیث به بعد نیز، در احادیث و گزارش‌های تاریخی، ذکر شده است، به این ترتیب که در برخی روایات، از اوصیای پس از شیث یکی پس از دیگری نام برده شده و در بعضی دیگر بدون ذکر اسامی آمده است که آدم عَلَيْهِ السَّلَام بر ادامه دادن نظام وصیت به فرزند خویش سفارش اکید کرده است. در حدیثی

۱. برخی از روایاتی که به وصایت شیث اشاره دارند را در منابع زیر ببینید: صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، ۱/۱۹؛ طبری آملی، محمد بن جریر بن رستم، المسترشد فی إمامة علي بن أبي طالب عَلَيْهِ السَّلَام، ص ۲۸۲؛ قطب الدین راوندی، سعید، الخرائج والجرائح، ۲/۹۲۲-۹۲۴؛ مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصية، ص ۲۲ و ۲۴؛ عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ۱/۱۰۴ و ۳۰۶؛ صدوق، محمد بن علی، کمال الدین، ص ۲۱۲-۲۱۵.

۲. همو، من لا یحضره الفقیه، ۴/۱۷۵، ح ۵۴۰۲؛ همو، کمال الدین، ص ۲۱۲؛ طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، ص ۴۴۲؛ قطب الدین راوندی، سعید، قصص الأنبياء، ص ۳۷۱.

۳. مسعودی، علی بن حسین، اخبار الزمان، ص ۷۶.

از امام باقر علیه السلام نقل شده که آدم علیه السلام به امر خدا شیث را در میان سایر فرزندان و خاندانش به عنوان وصی خود معرفی کرد و به او چنین فرمود:

يَا بُنَيَّ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَهْبَطَنِي إِلَى الْأَرْضِ وَجَعَلَنِي خَلِيفَتَهُ فِيهَا حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ، فَقَدْ أَوْصَيْتُ إِلَيْكَ بِأَمْرِ اللَّهِ وَجَعَلْتُكَ حُجَّةً لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ فِي أَرْضِهِ بَعْدِي فَلَا تَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى تَدَعَ لِلَّهِ حُجَّةً وَوَصِيًّا وَتُسَلِّمَ إِلَيْهِ التَّابُوتَ وَمَا فِيهِ كَمَا سَلَّمْتُهُ إِلَيْكَ ... وَأَوْصِي وَصِيَّتَكَ أَنْ يَحْفَظَ بِالتَّابُوتِ وَبِمَا فِيهِ فَإِذَا حَضَرَتْ وَفَاتَهُ أَنْ يُوصِيَ إِلَى خَيْرِ وُلْدِهِ وَالزَّمِيمِ لَهُ وَأَفْضَلِهِمْ عِنْدَهُ وَسَلَّمَ إِلَيْهِ التَّابُوتَ وَمَا فِيهِ وَيَضَعُ كُلُّ وَصِيٍّ وَصِيَّتَهُ فِي التَّابُوتِ وَلْيُوصِ بِدَلِكِ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ ... وَاحْذَرِ يَا هَبَّةَ اللَّهِ وَأَنْتُمْ يَا وُلْدِي، الْمَلْعُونِ قَائِلِ وَوُلْدَهُ فَقَدْ رَأَيْتُمْ مَا فَعَلَ بِأَخِيكُمْ هَابِيلَ فَاحْذَرُوهُ وَوُلْدَهُ ...^۱

در برخی گزارش‌های اهل سنت نیز اسامی اوصیاء، از حضرت آدم تا نوح علیهم السلام موجود است. به عنوان مثال، آلوسی در تفسیرش، از کتاب «حُسنُ المحاضرة في اخبار المصبر القاهرة» نوشته سیوطی چنین نقل کرده است:

ذكر أئمة التاريخ أن آدم عليه الصلاة والسلام أوصى لابنه شيث - وكان فيه وفي بنيه النبوة والدين - وأنزل عليه تسع وعشرون صحيفة وأنه جاء إلى أرض مصر... واستخلف شيث ابنه أنوش واستخلف أنوش ابنه قينان واستخلف قينان ابنه مهليائيل، واستخلف مهليائيل ابنه يرد، ودفع الوصية إليه وعلمه جميع العلوم وأخبره بما يحدث في العالم، ونظر في النجوم وفي الكتاب الذي أنزل على آدم عليه الصلاة والسلام، وولد ليرد أخنوخ - وهو إدريس عليه الصلاة والسلام - و يقال له: هرمس، وكان الملك في ذلك الوقت محوّل بن أخنوخ بن قاييل، وتنبأ إدريس عليه الصلاة والسلام وهو ابن أربعين سنة، وأراد

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ۱/۳۰۶.

به الملك سوءاً فعصمه الله تعالى وأنزل عليه ثلاثين صحيفة، و دفع إليه أبوه وصية جده والعلوم التي عنده...^۱

چهارم: مطابق روایات متواتر، حضور حجت حی در زمین و امکان استفاده و هدایت جوینی از او، همواره برقرار است؛ اما این حجج الهی - چنانکه در همان روایات آمده - گاهی به امر خداوند در میان مردم مبعوث شده و مأمور به دعوت علنی به سوی خدا شده‌اند و گاه در حال تقیه و سکوت هستند که در این صورت ناهلان آنها را نمی‌شناسند و مردمان شایسته به الهام و ارشاد الهی به سوی آنها رهنمون می‌شوند؛ این حالت اخیر همان دوران فترت حجت‌های الهی است. به نص روایات، در دوره فترت پس از آدم تا بعثت نوح نیز حجج الهی در خفا و سکوت زندگی می‌کرده‌اند.

از روایات برمی‌آید که پس از وفات حضرت آدم، قابیل اقدام به تهدید شیث - که وصی الهی آدم بود - کرد و او و دوستان‌انش را به انزوا و سکوت کشاند؛ در نتیجه، جناب شیث به همراه عده‌ای، عزلت‌گزید و در جزیره‌ای به دور از دشمنان، چراغ عبادت خدا را روشن نگه داشت. در این دوران، عموم جامعه از وجود حجج الهی بی‌بهره بودند و ضلالت، مردم را فراگرفت. امام صادق علیه السلام ذیل آیه ﴿فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين﴾ فرمودند که امت واحده مذکور در آیه، مردمانی بودند که هدایت، به آنها عرضه نمی‌شد تا در معرض ایمان یا کفر قرار گیرند و از این رو، همگی در ضلالت بوده‌اند:

عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ فقال: كان ذلك قبل نوح، قيل: فعلى هدى كانوا؟ قال: بل كانوا ضلالاً، وذلك أنه لما انقرض آدم و صلح ذريته بقي شيث وصيه لا يقدر على إظهار دين الله الذي كان عليه آدم و صالح

۱. آلوسی، محمود، روح المعانی، ۳/۳۶۶.

ذریته، و ذلك أن قابيل تواعده بالقتل كما قتل أخاه هابيل، فسار فيهم بالتقية والكتمان، فزادوا كل يوم ضلالاً، حتى لم يبق على الأرض معهم إلا من هوسلف، ولحق الوصي بجزيرة في البحر يعبد الله، فبدا لله تبارك وتعالى أن يبعث الرسل.^۱

از این حدیث درمی یابیم که امت واحده مذکور در آیات قرآن، که صفت مردم پیش از بعثت نوح بوده است، اشاره به ضلالت و گمراهی گسترده ای دارد که به جهت غیبت و تقیه حجج الهی از مردم، دامنگیر اکثریت قریب به اتفاق جامعه شده بود. بدین ترتیب صفت امت واحده، اولاً، ناظر به ضلالت فراگیر است - چنان که در روایات فراوان ذیل آیه آمده است - ثانیاً، ناظر به غالب بودن اهل ضلالت است. بدین ترتیب خود حجج الهی و افراد نادری که به هدایت آنها متمسک بودند از آن استثنا می شوند. شیخ طوسی درباره وجه تغلیب موجود در آیه می نویسد:

فان قيل: إذا كان الزمان لا يخلو من حجة كيف يجوز أن يجتمعوا كلهم على الكفر، قلنا: يجوز أن يقال ذلك على التغليب، لان الحجة إذا كان واحداً أو جماعة يسيرة، لا يظهرون خوفاً وتقية، فيكون ظاهر الناس كلهم الكفر بالله، فلذلك جاز الاخبار به على الغالب من الحال، ولا يعتد بالعدة القليلة.^۲

نتیجه حاصل از بحث فوق این است که دوران فترت آدم تا نوح عليه السلام دوران انقطاع اوصیاء و نبود حجج‌های الهی نبوده است، بلکه در اثر فشار و خطر ناشی از تهدیدات قابیل و قایلیان، شیث و اوصیای او و شیعیان ایشان مجبور به کناره‌گیری از اجتماع و مخفی نمودن علم وهبی الهی خود شدند. در نتیجه سکوت و عدم راهنمایی اوصیاء، جامعه کم‌کم به سوی گمراهی رفت و این ضلالت آن قدر

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ۱/۱۰۴: نیزرک: صدوق، محمد بن علی، کمال الدین، ص ۲۱۳-۲۱۶.

۲. طوسی، محمد بن حسن، التبیان، ۲/۱۹۴.

فراگیر شد که اوصیاء و عده اندک پیروانشان در جامعه نمی توانستند تظاهری داشته و دعوتی را آشکار کنند.

دوره دوم: بعد از حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ تا قیام خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

دوره فترت بعد از حضرت عیسی تا بعثت رسول خاتم، در مقایسه با دیگر زمان های فترت، از شهرت بیشتری برخوردار است. تفاسیر، آیه ۱۹ سوره مائده را به همین دوران - پس از عروج حضرت عیسی تا بعثت پیامبر اکرم - محدود می کنند.

روایات ناظر به این دوره، تأکید می کنند که در آن زمان نیز، حجج الهی همواره در زمین حضور داشته اند و نظام وصایت الهی هم چنان در جریان بوده است؛ اما در نیمی از این دوران، حجت های الهی ظاهر و شناخته شده و در نیمی دیگر در خفا و غیبت بوده اند. نمونه هایی از آن نصوص، به قرار ذیل است:

نخست: روایاتی که بر وجود عالم الهی در دوران فترت پیش از پیامبر خاتم تأکید می کنند و در عین حال بیان می دارند که در نیمی از این دوره - در حدود ۲۵۰ سال - حجت های الهی ظهور و بروزی نداشتند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ بَيْنَ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَمْسِمِائَةَ عَامٍ مِنْهَا مِائَتَانِ وَ خَمْسُونَ عَامًا لَيْسَ فِيهَا نَبِيٌّ وَ لَا عَالِمٌ ظَاهِرٌ؛ قُلْتُ: فَمَا كَانُوا؟ قَالَ: كَانُوا مُسْتَمْسِكِينَ بِدِينِ عَيْسَى؛ قُلْتُ: فَمَا كَانُوا؟ قَالَ: قَالُوا مُؤْمِنِينَ، ثُمَّ قَالَ: وَ لَا تَكُونُ الْأَرْضُ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ^۱.

دوم: دسته ای از اخبار هستند که سلسله اوصیاء را از زمان عروج حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ تا بعثت پیامبر اسلام معرفی می کنند.^۲

سوم: گزارش هایی مبنی بر وصایت شخصی موسوم به «آبی» نیز، وجود دارد. برخی

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ۱۴/۳۴۶-۳۴۸، ح ۵ و ۶ و ۷.

۲. صدوق، محمد بن علی، همان، ص ۲۲۶-۲۲۸.

روایات که آخرین اوصیای حضرت عیسی علیه السلام را معرفی کرده‌اند، «آبی» را به عنوان آخرین وصی برمی‌شمرند. در این روایات آمده که جناب آبی، موارث انبیاء را برای پیامبر خاتم ارسال و پس از آن وفات کرد؛^۱ شیخ صدوق در این باره می‌نویسد:

برای خداوند حجّت‌های بالغه‌ای وجود دارد و هیچ‌گاه زمین از وجود رسولان یا انبیاء یا اوصیاء صلوات الله علیهم خالی نبوده است و به واسطه خوف و اسباب دیگر فتراتی هم داشته‌اند و در آن دوران اظهار دعوتی نمی‌کردند و امر خود را جز بر محرمان خود آشکار نمی‌نمودند تا آن‌که خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث فرمود و آخرین اوصیای عیسی علیه السلام مردی بود که به او «آبی» و یا «بالم» می‌گفتند.

شیخ از طریق عبدالله بن بکیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وصایت عیسی بن مریم علیه السلام سرانجام به مردی به نام "آبی" منتهی شد...». هم چنین از طریق درست بن اُبی منصور و دیگران، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که سلمان فارسی بر دانشمندان بسیاری وارد شد و آخرین دانشمندی که بروی درآمد «آبی» بود و مدّتی نزد او ماند تا آن‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ظهور کرد. آن‌گاه آبی به او گفت: ای سلمان! آن کسی که در جستجوی آنی، اینک در مگه ظهور کرده است. سلمان رضی الله عنه به جانب او روان شد. ظاهراً جایگاه آبی نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله ذهن درست بن اُبی منصور را به خود مشغول کرده بود؛ زیرا وی، در زمان امام کاظم علیه السلام از ایشان می‌پرسد: آیا آبی بر رسول اکرم حجّت بود؟ امام می‌فرماید: نه، ولیکن پیامبر و وصیای عیسی را از وی طلب و او نیز آنها را تسلیم کرد. درست بن اُبی منصور می‌گوید گفتیم: آیا از آن رو که بر پیامبر حجّت بود آنها را تسلیم کرد؟ فرمود: اگر بر پیامبر حجّت بود که وصایا

۱. «عن ابي منصور الواسطي أنه سأل أبا الحسن الأول، يعني موسى بن جعفر عليه السلام؛ أكان رسول الله صلى الله عليه وآله محجوجاً بآبي؟ قال: لا، ولكنه كان مستودعاً لوصاياهم فسلمها إليه عليه السلام، قال: قلت: فدفعها إليه على أنه كان محجوجاً به؟ فقال: لو كان محجوجاً به لما دفع إليه الوصايا، قلت: فما كان حال آبي؟ قال: أقر بالنبى صلى الله عليه وآله وبما جاء به ودفع إليه الوصايا ومات آبي من يومه.» صدوق، محمد بن علی، کمال‌الدین، ۲/ ۶۵۶.

را تسلیم ایشان نمی‌کرد. گفتم: پایان کار آبی چه شد؟ فرمود: به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آن چه که آورده است ایمان آورد و وصایا را تسلیم کرد و در همان روز درگذشت.

شیخ صدوق پس از نقل این موارد می‌نویسد:

این روایات دلالت دارد که فترت به معنای اختفاء و پنهان شدن و اجتناب از علنی شدن و آشکار کردن دعوت است نه این که به معنای از میان رفتن شخص و ارتفاع عین چیزی باشد که دچار فترت است ...

ایشان باز در ادامه تصریح می‌کنند که:

پس فترت به معنی خودداری از اظهار امر و نهی است و لغت نیز بر آن دلالت دارد؛ می‌گویند: فلانی از طلب فلان چیز باز ایستاد و در مطالبات و حوائج خویش سستی کرد و در این قبیل، از فعل «فتر» استفاده می‌شود و آن به معنی سستی کردن و باز ایستادن است و به معنی بطلان عین و شخص نیست و در همین معناست که شخصی می‌گوید: «اصابتني فترة» یعنی ضعفی مرا فرا گرفته است.^۱

چهارم: علاوه بر روایات مذکور که ناظر به اوصیای حضرت عیسی بودند، روایاتی در منابع فریقین وجود دارند که از وجود انبیائی مستقل حکایت می‌کنند که در آن سلسله نیستند. به طور خاص می‌توان به «خالد بن سنان عبسی» اشاره کرد که درست پیش از بعثت پیامبر اسلام، می‌زیسته است. به عنوان نمونه، شیخ صدوق خبری را در این باره در کمال الدین نقل کرده است؛^۲ ایشان تصریح می‌کنند که اخبار مربوط به این نبی، نزد خاص و عام مشهور و غیرقابل انکار است.^۳ علامه مجلسی نیز در بحار الانوار چند گزارش حول این موضوع آورده و گفته است که

۱. همان، ۶۶۶/۲. متن ترجمه، برگرفته از بازگردان دکتر منصور پهلوان است.

۲. همان، ۶۶۰/۲؛ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۳۴۲/۸.

۳. صدوق، محمد بن علی، همان، ص ۶۵۹.

اخبار دال بر نبی بودن این شخص، قوی‌تر و زیادتر از اخبار مخالف آن است.^۱ در اخبار مربوط به خالد بن سنان، آمده که وی آتشی را که در منطقه زندگی او شعله‌ور بود و باعث وقوع مشکلاتی برای مردم آن جا شده بود، معجزه‌وار خاموش کرد.^۲ وجود امثال خالد بن سنان نیز گواه این امر است که فترت پیش از رسول اکرم ﷺ به معنای گسستگی در سلسله حجت‌های الهی و از بین رفتن نظام هدایت و رجال الهی نبوده است.

دوره سوم: دوران تقیه اوصیای پیامبر اسلام تا قیام قائم آل محمد

پیش از این، بیان شد که در روایات شیعه، اصطلاح دوران فترت، در مورد روزگار ائمه پیش از ظهور قائم ایشان نیز استعمال شده است و در وصف حضرت قائم گفته شده است که:

الذی یملاها عدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً، علی فترة من الأئمة، کما أن رسول الله ﷺ بعث علی فترة من الرسل.^۳

چنان‌چه بیان شد، عبارت «فترة من الأئمة» به معنای «فترة بین الأئمة» نیست؛ علاوه بر این، فترت را نمی‌بایست به گسستگی تفسیر کنیم بلکه معنای آن ضعف است. گزارش‌های تاریخی شیعه این معنا (وقوع ضعف و کمی‌ی‌آور برای اوصیای پیامبر) را درباره امامان اهل بیت علیهم‌السلام تأیید می‌کنند.

پس از رسول خدا، امامان شیعه روی استضعاف را به خود دیدند؛ هنگامی که علی بن ابی طالب علیه‌السلام را به اکراه سوی مسجد می‌بردند تا با ابوبکر بیعت کند، رو به قبر

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۱۴/۴۴۸-۴۵۱.

۲. این آتش به «نار الحرتین» معروف بوده است. در منابع تاریخی، در فصلی که آتش‌های معروف عرب جاهلی در آن ذکر شده، این آتش و نام خالد بن سنان آمده است. در بعضی منابع، خالد بن سنان، به تحقیق، نبی معرفی شده است. رک: سويدی، محمد امین، سبائك الذهب، ص ۴۶۳؛ و در برخی دیگر فقط به ذکر ماجرا پرداخته شده و سخن از نبوت او در میان نیست. رک: ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة والنهایة، ۲/۲۶۸.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۱/۳۴۱.

رسول الله ﷺ سخن هارون را تکرار کرد که:

﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي﴾؛ این قوم مرا بی‌یاور ساختند و

به ضعف کشاندند و برآن بودند که خودم را نیز بکشند.^۱

این حالت غربت و ضعف، به خصوص در دوران آخرین امامان، تشدید شد تا جایی که سرانجام، امام دوازدهم برای حفظ جان، مجبور به عزلت و غیبت گردید. روایت «بملاها عدلاً... علی فتره من الائمة» تأییدی بر این مضمون متواتر در روایات شیعی است که خداوند، قائم اهل بیت علیهم السلام را پس از آن که ایشان برای مدت طولانی به ضعف کشیده می‌شوند بخواهد انگیخت تا قدرت و حاکمیت را به اهل بیت پیامبر و دوستانشان باز گرداند، پس از آن که مدت‌ها در خوف و ضعف بودند.^۲

بدین ترتیب فترت ائمه، همان ضعف و غربت اجتماعی آنها و نتیجه قهری استضعافی است که از ناحیه فراعنه روزگار حیاتشان گریبان‌گیر آنها می‌شود و هرگز به معنای از دنیا رفتن آنها و گسسته شدن سلسله آنان نیست. مطابق روایت مزبور، قیام قائم هم در پی همان ضعف صورت می‌گیرد نه این که ایشان، پس از به وجود آمدن گسستگی بین سلسله امامان قیام کند. بهائیان، روایت مزبور را ناظر به منقطع شدن سلسله حجت‌های الهی میان سال‌های ۲۶۰ تا ۱۲۶۰ هـ.ق که قیام علی محمد باب شیرازی با آن تنظیم شده بود، می‌خوانند؛^۳ حال آن که برداشت ایشان نه تنها با روایات متواتر استمرار حجج الهی ناسازگار است، بلکه با معنای ریشه‌ای فترت نیز نمی‌خواند.

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ۶۷/۲.

۲. این مطلب اشاره به آیه سوم سوره قصص دارد که می‌فرماید: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمُ الْأئِمَّةَ وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ آیه مزبور، در روایات شیعه به دوران قیام مهدوی و رجعت اهل بیت پس از قیام تأویل شده است، توضیح این که، مستضعفان مذکور در آیه، در این امت به امامان ستم‌دیده پیش از قیام قائم علیه السلام دلالت دارد. استرآبادی، شرف‌الدین علی، تأویل الآیات الظاهرة، ص ۴۰۶.

۳. سدهی اصفهانی، نعیم، جنات نعیم، ۱۴/۱.

علاوه بر این، روایات متعددی وجود دارد که تصریح می‌کند امام، حتی در زمان غیبت نیز زنده است و از دنیا نمی‌رود و سخن قائلان به انقطاع میان امامان پذیرفتنی نیست:

۱- امام حسن مجتبی علیه السلام در حدیثی تصریح می‌کنند که خداوند عمر قائم را در دوران غیبت طولانی می‌کند:

يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظَهِّرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ سَابِ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

این روایت تصریح دارد که فترت ائمه نمی‌تواند به معنای نبودن امام، در دوران غیبت باشد.

۲- یکی از شیعیان، موسوم به حازم، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که ایشان نسبت به تصدیق هرگونه شایعه مبنی بر فوت قائم در دوران غیبت هشدار داده‌اند: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ يَظْهَرُ فِي الثَّانِيَةِ فَمَنْ جَاءَكَ يَقُولُ إِنَّهُ نَفَضَ يَدَهُ مِنْ تَرَابِ قَبْرِهِ فَلَا تُصَدِّقْهُ^۱.

امام می‌فرمایند که صاحب این امر دو غیبت خواهد داشت و در این دو غیبت، بی‌شک زنده خواهد ماند و هیچ گزارشی را درباره مرگ او نباید تصدیق کرد.

۳- سید اسماعیل حمیری، شاعر پراوازه شیعی، پس از کناره‌گیری از کیسانیه و تشریف به تشیع جعفری، در گفتگویی با امام صادق علیه السلام از غیبت و این‌که موعود غایب کیست، سؤال می‌کند؛ امام می‌فرماید:

إِنَّ الْغَيْبَةَ سَتَتَعُ بِالسَّادِسِ مِنْ وُلْدِي وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيِّمَةِ الْهُدَاةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ... وَاللَّهُ لَوْ بَقِيَ فِي غَيْبَتِهِ مَا بَقِيَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَظْهَرَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَظُلْمًا.^۲

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة، ص ۱۷۲.

۲. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین، ۳۳/۱-۳۵.

ایشان با در نظر داشتن اعتقاد قبلی سید حمیری به غیبت محمد بن حنفیه و نیز مرگ او، تأکید می‌کنند که امام غائب محمد بن حنفیه نیست، بلکه این ششمین فرزند از نسل ایشان است که غیبت خواهد داشت؛ با این وصف که در تمام مدت غیبت، هر چند که به قدر زندگی نوح در میان قومش به طول انجامد، هرگز نخواهد مُرد و به هیچ معنا با زندگی دنیوی وداع نخواهد کرد.

علاوه بر این، روایاتی وجود دارد، که تصریح می‌کند امام غائب نه تنها تا روز ظهور خویش زنده است، بلکه آثار علم و هدایت ایشان نیز برای کسانی که اهل استفاده باشند برقرار می‌ماند.^۱ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در نقلی می‌فرماید:

وَلَمْ تَحُلْ الْأَرْضُ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لِّلَّهِ فِيهَا ظَاهِرٌ مَّشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مَّسْتُورٌ وَلَا تَخْلُو إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِّلَّهِ فِيهَا وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ.^۲

راوی از ایشان سؤال می‌کند که مردم از حجتی که غایب و پوشیده است، چه منفعتی حاصل می‌کنند؟ در پاسخ امام می‌فرماید: «كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ»^۳ بدین ترتیب، امام صادق اولاً بر لزوم وجود امام در زمین و منقطع نشدن سلسله امامت و ثانیاً بر آثار هدایتی امام، حتی اگر غائب باشد، تأکید می‌کنند.

در گفتگویی دیگر میان جابر بن عبدالله انصاری با پیامبر، به مناسبت نزول آیه اولوالامر، به همین موضوع تصریح شده است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پاسخ جابر که

۱. در روایت مزبور از تعبیر «أَنْهُمْ لَيْسَتْ صَيُّتُونَ بِنُورِهِ» استفاده شده که با توجه به باب استفعال، می‌تواند به منسد نبودن باب استفاده علمی از امام در عصر غیبت و وجاهت استمداد معنوی از ایشان اشاره داشته باشد.

۲. مضمون این عبارات در حدیث مشهور کمیل هم آمده است. رک: مقاله همین نویسندگان با همکاری محمد قندهاری با عنوان «نقش احادیث مشهور در شکل‌گیری باور شیعه به پیوستگی سلسله امامت»، فصلنامه امامت پژوهی، ۱۷/۷۵-۱۱۲.

۳. صدوق، محمد بن علی، الامالی، ص ۲۵۲-۲۵۳ و ص ۲۰۷.

از چگونگی انتفاع شیعیان دوازدهمین امام از حجت غایب می‌پرسید، فرمودند:
 وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَيَنْتَفِعُونَ بِوِلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ
 كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَابٌ^۱.

لازم به ذکر است که معنای گوهری واژه فترت و نیز شواهد تاریخی، نشان می‌دهد که دوران فترت را نباید به دوره غیبت امام دوازدهم منحصر بدانیم؛ هر چند برخی مخالفان برآنند که فترت را به معنای انقطاع بگیرند و آن را به ناروا منحصر در دوران غیبت امام دوازدهم کنند، ولی معنای گوهری فترت ناظر به دوران ضعف اجتماعی ائمه است و این دوران، منحصر در عصر غیبت نیست بلکه عصر غیبت، بخشی از آن به شمار می‌رود. برای اشاره به این دوران در روایات از تعبیر «هدنه» نیز استفاده شده است.^۲ هدنه نیز به معنی سکون و سازش و عدم خروش است و از لحاظ معنایی با واژه فترت همبستگی دارد.^۳ در روایات شیعه تصریح شده که آثار هدایت

۱. همو، کمال الدین، ۲۵۳/۱.

۲. به عنوان نمونه به موارد زیر بنگرید: امام صادق علیه السلام خطاب به عمار ساباطی درباره خوف مؤمنان در دولت باطل و ایام هدنه می‌فرماید: «وَاللَّهِ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمْ الْمُشْتَرِي فِي ذَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَتَخَوُّفُكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِي ذَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَحَالِ الْهُدْنَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ - فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي ذَوْلَةِ الْحَقِّ» کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۳۳۴/۱؛ در روایتی دیگر درباره مشروط بودن قیام به امر به معروف و نهی از منکر، به برخورداری از قدرت و منتفی بودن این شرط در ایام هدنه می‌فرماید: «وَلَيْسَ عَلَيَّ مَنْ يَعْلَمُ ذَلِكَ فِي هَذِهِ الْهُدْنَةِ مِنْ حَرَجٍ إِذَا كَانَ لَا قُوَّةَ لَهُ، وَلَا عَدَدَ، وَلَا طَاعَةَ.» همان، ۶۰/۵؛ در روایت دیگری به تقیه‌ای بودن ایام هدنه اشاره می‌فرماید: «وَالدَّارُ دَارُ هُدْنَةٍ، وَالْمُؤْمِنُونَ فِي تَقِيَّةٍ.» همان، ۴۶۶/۵؛ در روایت دیگری نیز درباره لزوم تقیه در دوران هدنه سخن به میان می‌آورند: «يَا حَبِيبُ! مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ تَقِيَّةٌ وَضَعَهُ اللَّهُ، يَا حَبِيبُ! إِنَّمَا النَّاسُ هُمْ فِي هُدْنَةٍ فَلَوْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ كَانَ هَذَا.» برقی، احمد بن محمد، المحاسن، ۲۵۷/۱.

۳. «الْهُدْنَةُ: السَّكُونُ، وَالْهُدْنَةُ: الصَّلْحُ وَالْمَوَادَعَةُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْكَفَّارِ، وَبَيْنَ كُلِّ مِتْحَارِبِينَ. يُقَالُ: هَدَنْتُ الرَّجُلَ وَأَهْدَنْتُهُ، إِذَا سَكَّنْتَهُ» ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهاية، ۲۵۲/۵.

ائمه به طور کلی در دوران هدنه و از جمله دوران غیبت برقرار است و مهاده با دشمن غالب، مانع حضور و اثرگذاری حجت‌های الهی برای طالبان حقیقت و صاحبان باطن پاک نمی‌گردد.

در روایتی که از طرق مختلف از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است ایشان فرموده‌اند که زمین از حجج الهی خالی نمی‌گردد، خواه حجتی که علی‌رغم آشکار بودن اطاعت نشود، خواه حجتی که خائف و پنهان باشد؛ ضرورت وجود حجت از آن روست که دوستان خدا پس از هدایت، گمراه نشوند. در ادامه برخی از نقل‌های این روایت مشهور، از دوران خوف و خفای حجت‌های الهی با عنوان دوران «هدنه» یاد شده و از پیروان اندک حجت‌های الهی که حتی در ایام هدنه، متأدب به آداب امامان خویش هستند، تمجید شده است:

يَتَأَدَّبُونَ بِأَدَابِهِمْ وَيَنْهَجُونَ نَهَجَهُمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَهْجُمُ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ فَتَسْتَجِيبُ أَرْوَاحُهُمْ لِقَادَةَ الْعِلْمِ.

پیروان حجج الهی به آداب ایشان رفتار کرده و به روش آنها گام برمی‌دارند و در نتیجه، علمی همراه با حقیقت ایمان، به سویشان سرازیر می‌شود. سپس آن حضرت، درباره‌ی احوال آنان و امامانشان در دولت باطل بیان می‌دارند که در شرایط چیرگی ستم، کاملاً بی‌صدا و در سکوت، در انتظار دولت حق هستند:

فَعَلِمَاؤُهُمْ وَأَتْبَاعُهُمْ خُرُسٌ صُمَّتْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ مُنْتَظِرُونَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ.

و در نهایت، از این وضعیت به حال هدنه تعبیر می‌کنند و از صبرشان در ایام مهاده اظهار خرسندی می‌فرمایند:

طُوبَى لَهُمْ عَلَى صَبْرِهِمْ عَلَى دِينِهِمْ فِي حَالِ هُدْنَتِهِمْ وَيَا شَوْقَاهُ إِلَى رُؤْيَيْهِمْ فِي حَالِ ظُهُورِ دَوْلَتِهِمْ.^۱

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۳۳۵/۱.

ایشان در جایی دیگر نیز می‌فرمایند که در دوران هُذنه، حتی اگر امام مردم غایب شود و جسمش از یارانش مخفی گردد، علمی که پیش‌تر، از ائمه منتشر شده بود، از میان پیروان حجت خدا زائل نمی‌شود و آداب آنها در قلبهایشان پایدار می‌ماند و به آن عمل می‌کنند.

اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ حُجَجٍ فِي أَرْضِكَ حُجَّةٍ بَعْدَ حُجَّةٍ عَلَى خَلْقِكَ يَهْدُونَهُمْ إِلَى دِينِكَ وَيُعَلِّمُونَهُمْ عِلْمَكَ كَيْلَا يَتَفَرَّقَ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِكَ ظَاهِرٍ غَيْرِ مُطَاعٍ أَوْ مُكْتَتَمٍ يُتَرَقَّبُ، إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُمْ فِي حَالِ هُدْيَتِهِمْ فَلَمْ يَغِبْ عَنْهُمْ قَدِيمٌ مَبْثُوثٌ عَلِمَهُمْ وَأَدَابُهُمْ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُثَبَّتَةٌ فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ^۱.

هم‌داستان با نصوصی که تداوم وجود مردان الهی را در ایام هُذنه مورد تأکید قرار می‌دهد، نقلی است که در ابتدای مقاله بدان اشاره شد و امیرالمؤمنین در آن بر وجود مردان بیداردلی که خداوند چراغ دل آنها را در «ازمان الفترات» افروخته نگه می‌دارد تصریح می‌کنند. ایشان در این روایت شریف به صراحت بیان می‌کنند که خداوند هرگز در دوره‌های فترت، زمین را از مردانی هوشیار، که ملهم به الهامات او باشند، خالی نگذاشته و نمی‌گذارد؛ مردانی که چراغ فکرشان به نور هدایت الهی روشن شده و در دوران‌های فترت نیز دیگران را به سوی خدا و تقوای الهی می‌خوانند:

وَمَا بَرِحَ لِلَّهِ، عَزَّتْ أَلَاؤُهُ، فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَفِي أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَكَلَّمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصَبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْأَفْئِدَةِ يُذَكَّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَيُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَدِلَّةِ فِي الْفَلَوَاتِ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا وَإِلَيْهِ طَرِيقُهُ وَبَشَّرُوهُ بِالنَّجَاةِ وَمَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَشِمَالًا دُمُوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَحَذَرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ وَكَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تَلْكَ الظُّلُمَاتِ وَأَدِلَّةَ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ...^۲.

۱. همان، ۳۳۹/۱.

۲. شریف رضی، محمد بن حسین (گردآورنده)، نهج البلاغه، ص ۳۴۲.

این خطبه به صراحت نشان می‌دهد که هرگز نباید «ازمان الفترات» را به مفهوم دوران‌های خالی از نورانیت الهام الهی و راهنمایان ربانی، تفسیر کرد. به تعبیر دیگر، این نص شریف که از دوران‌های فترت سخن می‌گوید، نه تنها مؤید انقطاع در سلسله حجج الهی نیست، بلکه از شواهد درستی عقیده به پیوستگی دائمی سلسله حجج‌های الهی، حتی در دوران‌های فترت، است.

جمع میان فترت و خالی نشدن زمین از حجت، شواهد روایی و تاریخی دیگری نیز دارد. به عنوان نمونه می‌توان به یک گزارش از زبیدی اشاره کرد؛ ابوالفرج اصفهانی در الاغانی می‌نویسد:

چون عبدالله بن یحیی (طالب الحق) در سال ۱۲۹ هـ. ق به سمت
صنعا لشکر کشید و قیامش به پیروزی و فتح یمن انجامید، خطبه‌ای
خواند و در آن چنین گفت: «أیها الناس! إن من رحمة الله أن جعل في
كل فترة بقايا من أهل العلم يدعون من ضل إلى الهدى»؛^۱

ای مردم! یکی از جلوه‌های رحمت خدا بر بندگان آن است که در
هر فترتی، بازماندگانی از اهل علم را قرار می‌دهد که گمراهان را به
هدایت فرا بخوانند.

از آن چه گذشت روشن می‌شود که سلسله حجج‌ها و مردان هدایت‌گر الهی، در
هیچ یک از سه دوره مشهور فترت، و از جمله دوران غیبت امام دوازدهم، از هم
گسیسته نشده و وجه مشترک این سه دوره، ضعف و خوف و تقیه‌ای است که بر
آن بزرگان و پیروانشان عارض شده است و همین وجه مشترک، وجه تسمیه این
ادوار به زمان‌های «فترت» است. بررسی میدانی وضعیت حجج‌های الهی نیز
مؤید برداشت لغوی تحقیق حاضر از واژه فترت بود و بدین ترتیب نیازی به تأویل
نصوص مورد بحث و کنار گذاشتن روایت «فترة من الائمة» نیست.

۱. ابوالفرج اصفهانی، علی، الاغانی، ص ۲۶۲۴.

سخن پایانی

یکی از رهیافت‌های قابل بررسی در حوزه امامت، رهیافت «امامت اعم» در کنار دو رهیافت «امامت عامه» و «امامت خاصه» است. اندیشمندان شیعه در طول روزگار، سه گفتمان را برای اثبات حقانیت شیعه در حوزه امامت پیش گرفته‌اند:

۱- گفتمان امامت خاصه: در این گفتمان، دلایل خاص امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام (یا دیگر امامان) مورد بررسی قرار گرفته و از این رهگذر به اثبات حقانیت تشیع می‌پردازند.

۲- گفتمان امامت عامه: در این گفتمان، دلایل لزوم وجود امام منصوب بعد از پیامبر را، که تا قیام قیامت حافظ دین ایشان باشد، مورد بررسی قرار می‌دهند و شیعه را به عنوان تنها گروهی که پایبند به اصل امامت عامه هست معرفی می‌کنند.

۳- گفتمان امامت اعم: در این گفتمان، موضع بحث، به خدا و هدایتگری او در تمام اعصار برمی‌گردد و روشن می‌شود که نفی تفویض از ساحت خداوند و جلالت و حکمت پروردگار اقتضا می‌کند که زمین، مادامی که انسان‌های مختار بر روی آن باشند، هرگز از هادیان و حجت‌های الهی خالی نباشد. در این گفتمان، موضوع امامت به نحواً با سلطنت لایزال الهی بر عالم تشریح ارتباط می‌یابد و از این رو شامل همه اعصار، چه پیش از بعثت نبوی و چه پس از آن، می‌شود.

گفتمان امامت اعم و عقیده به خالی نماندن زمین از حجت، از عصر آدم تا قیام قیامت، بخش مهمی از روایات شیعی را به خود اختصاص داده است و علمای متقدم شیعه، اعم از محدث و متکلم، توجه ویژه‌ای به آن نشان می‌دادند. با این حال، این گفتمان، در کتب کلامی متأخر کمتر مورد تأکید قرار گرفته است. در نتیجه، عموم شیعیان نیز نسبت به آن اطلاعات روشنی ندارند. چه بسا، وجود

برخی چالش‌ها و ابهامات است که باعث کمرنگ شدن توجه به این اصل اعتقادی کهن و پرشاهد شیعی شده است. گشودن جدی باب گفتمان امامت اعم در پژوهش‌ها و نیز تبلیغات شیعی، لوازمی دارد که از جمله آنها پاسخ به چالش دوران‌های فترت و تبیین این نکته است که اصل استمرار حجت‌های الهی حتی در اعصار فترت نیز نقض نشده است.

رفع شبهاتی همچون انقطاع‌پنداری فترت می‌تواند ما را به درک بهتری از اصل اعتقادی استمرار حجت‌های الهی از عصر حضرت آدم تا قیام قیامت، به عنوان یکی از باورهای کهن شیعه، نزدیک‌تر کند؛ اصلی که از دیرباز مورد توجه دانشوران امامیه بوده و توجه دوباره به آن به عنوان «گفتمان امامت اعم» می‌تواند ظرفیت جدیدی را در معارف و کلام شیعی بگشاید.^۱

پژوهش حاضر در همین راستا، در مقام تبیین سازگاری روزگاران فترت با اصل استمرار حجت‌های الهی دو مسیر را پیش گرفته بود؛ این دو مسیر عبارت بودند از «بررسی لغوی کلمه فترت» و «بررسی سه دوره مهم از ادوار فترات». نتیجه این بررسی‌ها آن شد که واژه فترت به معنای انقطاع و از بین رفتن موضوع فترت نیست، بلکه به معنای از جوش و خروش و شدت و حدت افتادن آن موضوع است. در نتیجه، دوران‌های فترت رسولان و اوصیاء نیز تنها ناظر به دوران‌های قلت یا ور و تقیه و از جوش و خروش افتادن ایشان است که به خانه‌نشینی و عزلت و غیبت آنان انجامیده و هرگز به معنای انقطاع در سلسله به هم پیوسته هادیان و حجت‌های الهی نیست.

۱. رک: مقاله همین نویسندگان با همکاری محمد قندهاری با عنوان «نقش احادیث مشهور در شکل‌گیری باور شیعه به پیوستگی سلسله امامت»، فصلنامه امامت پژوهی، ۱۷/۷۵-۱۱۲.

- نهج البلاغه (سخنان امير مؤمنان عليه السلام)، گردآوری شريف رضى، چاپ اول: هجرت، قم، ۱۴۱۴ق.
- ابن اثير، ابى الحسن على بن ابى الكرم، النهاية فى غريب الحديث، چاپ چهارم: مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع، قم، ۱۳۶۴ش.
- صدوق، محمد بن على، الأمالي، چاپ اول: مركز الطباعة والنشر في مؤسسة البعثة، قم، ۱۴۱۷ق.
- ، علل الشرائع، منشورات المكتبة الحيدرية، نجف، ۱۳۸۵ق.
- ، عيون أخبار الرضا عليه السلام، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، ۱۴۰۴ق.
- ، كمال الدين وتمام النعمة، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، ۱۴۰۵ق.
- ، من لا يحضره الفقيه، چاپ دوم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم.
- ابن فارس، ابوالحسين احمد، معجم مقاييس اللغة، مكتبة الإعلام الإسلامي، ۱۴۰۴ق.
- ابن كثير الدمشقي، اسماعيل، البداية و النهاية، چاپ اول: دار إحياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۸ق.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، نشر ادب حوزة، قم، ۱۴۰۵ق.
- ابوالفرج الأصفهاني، على، الأغاني، دار صادر، بيروت.
- استرآبادى، على، تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، تصحيح حسين استاد ولى، چاپ اول: مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ۱۴۰۹ق.
- راغب اصفهاني، حسين، مفردات غريب القرآن، چاپ دوم: دفتر نشر كتاب، ۱۴۰۴ق.
- آلوسى، محمود، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۵ق.
- برقى، احمد بن محمد، المحاسن، دار الكتب الاسلامية، تهران، ۱۳۷۰ق.
- جاحظ، عمرو بن بحر، رسائل جاحظ، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، مكتبة الخانجي، القاهرة، ۱۳۸۴ق.
- جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح، چاپ چهارم: دار العلم للملايين، بيروت، ۱۴۰۷ق.
- راوندى، قطب الدين سعيد بن هبة الله، الخرائج والجرائح، چاپ اول: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، قم، ۱۴۰۹ق.

- ، قصص الأنبياء، چاپ اول: الهادي، قم، ۱۴۱۸ق.
- زبيدي حسيني، محب الدين سيد محمد مرتضى، تاج العروس، دار الفكر للطباعة و النشر، بيروت، ۱۴۱۴ق.
- سدهي اصفهاني، ميرزا نعيم، جنات نعيم، مؤسسة ملي مطبوعات امري، ۱۳۰ بديع.
- سويدي بغدادى، محمد امين، سبائك الذهب في معرفة قبائل العرب، چاپ اول: دار الكتب العلمية، بيروت.
- طبرى آملی، محمد بن جرير بن رستم، المسترشد، چاپ اول: مؤسسة الثقافة الإسلامية لكوشانبور، قم، ۱۴۱۵ق.
- طوسى، محمد بن حسن، الأمالي، چاپ اول: دار الثقافة للطباعة و النشر و التوزيع، قم، ۱۴۱۴ق.
- ، التبيان، چاپ اول: مكتب الإعلام الإسلامي، ۱۴۰۹ق.
- ، الفهرست، چاپ اول: مؤسسة نشر الفقهة، قم، ۱۴۱۷ق.
- عدة محدثين، الأصول الستة عشر، چاپ دوم: دار الشبستري للمطبوعات، قم، ۱۴۰۵ق.
- عياشى، محمد بن مسعود، تفسير العياشى، المكتبة العلمية الإسلامية، تهران.
- فراهيدى، خليل، كتاب العين، چاپ دوم: مؤسسة دار الهجرة، ۱۴۰۹ق.
- فيروزآبادى، مجد الدين محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، مؤسسة الرسالة للطباعة و النشر، بيروت، ۱۴۲۶ق.
- قمى، على بن إبراهيم، تفسير القمى، چاپ سوم: مؤسسة دار الكتاب للطباعة و النشر، قم، ۱۴۰۴ق.
- قمى، على بن بابويه، الإمامة و التبصرة، چاپ اول: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعال فرجه، قم، ۱۴۰۴ق.
- كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي، چاپ پنجم: دار الكتب الإسلامية، تهران، ۱۳۶۳ش.
- مجلسى، محمد باقر، بحار الأنوار، چاپ دوم: دار إحياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۳ق.
- مسعودى، على بن حسين، أخبار الزمان، چاپ دوم: دار الأندلس للطباعة و النشر، بيروت، ۱۳۸۵ق.
- [مسعودى، على بن حسين؟]، اثبات الوصية للإمام علي بن ابي طالب، مؤسسة انصاريان، قم، ۱۴۱۷ق.
- نعمانى، محمد بن إبراهيم، كتاب الغيبة، چاپ اول: نشر صدوق، تهران، ۱۳۹۷ق.

«أزمة الفترة» و «استمرار حلقة الحجج الإلهية»

مهديه رجائي^١ / مهدي قندي^٢

٢١٩

الخلاصة:

ورد التعبير ب: زمن الفترة في بعض آيات القرآن الكريم وجملة من الأخبار، ويعتقد بعض المفسرين وكتاب بعض دوائر المعارف أن المقصود من زمن الفترة هو خلو الأرض من حجة الله على الخلق؛ ولذلك فسروا: (فترة من الرسل) بأنها: انفصال حلقة الرسل. والدراسة الحاضرة تنقد الرأي المذكور، وتبين شواهد عد صحة هذا التفسير. إن استعمالات كلمة الفترة اللغوية تبين أنها تستخدم في بمعنى الضعف والرخوة وليست الانقطاع والانفصال، وأن أزمة الفترة هي أزمة الضعف وتقية حجج الله على الأرض. وعلى هذا الأساس يعتبر تفسير الفترة بالانفصال تحريفاً للمعنى اللغوي والجوهري لكلمة الفترة وتحملاً لها على معنى شاذ جديد في غير ما وضع له، وما لم يرد في اللغة. ومن جهة أخرى: فإن السبب من طرح هذا الرأي في التفسير هي الفرضيات التاريخية للغويين والمفسرين عن أحوال أزمة الفترة. مع العلم أن هذه الفرضيات التاريخية من انقطاع الرسل والحجج في زمن الفترة أيضاً غلط ليس بصحيح، وتثبت الأدلة والشواهد التاريخية على وجود الرسل والحجج في جميع الأزمنة بما فيها زمن الفترة. ونتيجة البحث: أن فرضية تاريخية خاطئة تسبب الوقوع في تفسير المعنى اللغوي الخاطئ، وتحميلها غير معناها، وعليها ابتعاد المفسرين واللغويين من المعنى الأصلي للفترة والذي هو الضعف وتقية حجج الله على الأرض. المفردات الرئيسية: الفترة، فترة الرسل، فترة الأئمة، الإمامة بالمعنى الأعم، تواصل واستمرار حلقة الحجج الإلهية.

١. طالب مرحلة الدكتوراه لعلوم القرآن والحديث من جامعة فردوسي بمشهد. maraja8131@yahoo.com

٢. طالب مرحلة الدكتوراه لعلوم القرآن والحديث في جامعة طهران. mahdi.ghandi.edu@gmail.com

eras; however, even their historical presupposition about the discontinuity of the divine proofs during the interregnum eras is also wrong, and there are some evidence which suggests that in all the famous interregnum eras, God's divine proofs have been present on the earth. Consequently, a false historical presupposition has led to the creation of an uncommon meaning for the term "fatrat" (interregnum), and hence some of the commentators and lexicographers have got away from the main meaning of the word which refers to the weakness and loneliness of God's chosen ones.

Keywords: Fatrat (interregnum), interregnum eras of the prophets, interregnum eras of Imams, continuity of the chain of the divine proofs.

“The Interregnum Eras” and “the Continuity of the Chain of the Divine Proofs”

By: Mahdiah Rajāi¹ / Mahdi Qandi²

Abstract

The interregnum eras are mentioned in one of the Qur'an verses and some of the traditions. Some of the commentators and lexicographers believe that the interregnum eras were the periods in which the earth has been devoid of God's chosen ones; therefore, they interpret “Fatraten men ar-rosol” as “the gap between the presence of the prophets”. The present article is going to challenge the above mentioned interpretation, and provide some evidence which proves it to be wrong. Various uses of the root “Fatr” and the term “Fadrat” (interregnum) indicate that the word means “weakness and lethargy”, not “dissociation and break”, and so the interregnum eras are actually referring to the eras during which God's divine authorities were weak and concealed their faith (Taqiya). Hence, interpreting “fatrat” (interregnum) as “dissociation and break” distorts the substantial meaning of the term, and imposes a rare and new meaning on it which has no previous verbal proof. On the other hand, the commentators and lexicographers proposed this rare meaning because of the historical presupposition they have had about the interregnum

1. Ph.D. student of Sciences of Qur'an and Hadith, Ferdowsi University of Mashhad, maraja8131@yahoo.com

2. Ph.D. student of Sciences of Qur'an and Hadith, Tehran University, mahdi.ghandi.edu@gmail.com